

روابط عثمانیان و اوزبکان در دوره شاه طهماسب صفوی^۱

حمید حاجیان پور^۲

چکیده

عثمانیان در دوره سلطان سلیمان قانونی با اشتغال به جنگ‌های اروپائی از دیپلماسی نظامی خود در مورد ایران کاستند و حتی از تحریک اوزبکان علیه صفویان خودداری کردند. اما پس از رهایی از جنگ‌های اروپائی با تحریک حساسیت‌های سیاسی و مذهبی اوزبکان، حملات همزمانی را در مرزهای شرقی و غربی ایران آغاز کردند. نه تنها زبان و نژاد مشترک میان عثمانیان و اوزبکان، که مذهب مشترک و اندیشه تجدید خلافت عامل اتحاد این دو دولت علیه ادعاهای سیاسی و مذهبی صفویان بود. این پژوهش درصدد یافتن عوامل و چگونگی اتحاد عثمانیان و اوزبکان در دوره شاه طهماسب صفوی است و قصد دارد سیاست‌های سلطان سلیمان در مورد ایران و به ویژه دیپلماسی وی را نسبت به اوزبکان ماوراءالنهر ترسیم کند و اثرات اتحاد دو دولت سنی مذهب در شرق و غرب ایران را بر حیات دولت صفوی در این دوران بررسی نماید. در واقع، مقاله حاضر بخشی از روابط داخلی جهان اسلام را طی سده دهم هجری / شانزدهم میلادی مورد بررسی قرار خواهد داد.

واژگان کلیدی: عثمانیان، اوزبکان، شاه طهماسب صفوی، سلطان سلیمان قانونی.

^۱ تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۰/۹/۱ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۰/۱۱/۱۹

^۲ استادیار گروه تاریخ دانشگاه شیراز - Email: hhajianpour@yahoo.com

مقدمه

طی دوران سلطنت شاه طهماسب، سرداران ترک نژاد قزلباش همچنان در ایران فرمانروا بودند. در این دوره از ایمان و اخلاص به مرشد کامل یا پادشاه صفوی کاسته شد و شکل دنیوی نهضت صفویان و علاقمندی به قدرت ظاهری جای آن را گرفت. بنیان تعصبات صوفیانه در پی آشنائی بیشتر با فرهنگ و تمدن ایرانی رو به سستی رفت. این علاقه به مقامات دولتی رشته اتحاد و اتفاق آنان را گسست و بر سر مناصب به جنگ و جدال پرداختند. حتی در جنگ با رقیب عمده یعنی عثمانیان، مرشد کامل را رها کردند و به حریف پیوستند. در واقع، جدائی از شکل دین سالارانه و حرکت به سوی جدائی قدرت‌های سیاسی و دینی صورت گرفت. با جلوس شاه عباس اول هرچند این روند سرعت یافت، اما او بار دیگر سعی در استحکام بنیادهای نظام صفوی کرد و انقراض سلسله صفویه را به تأخیر انداخت.

با بر تخت نشستن شاه طهماسب، قزلباشان به سرعت برای به دست گرفتن قدرت و ایفای نقشی برجسته تر در نظام سیاسی کشور به رقابت پرداختند. کشمکش قزلباش‌ها و تاجیک‌ها و رقابت دیرین میان طوایف گوناگون قزلباش بر سر مناصب عالی کشور همچنان ادامه یافت.

اسکندر بیگ ترکمان تصویر روشنی از ابتدای حکومت شاه طهماسب به دست می‌دهد و می‌گوید: "در این هنگام میان امرا و ارکان دولت به جهت امر وکالت و تعصبات اویماقیت منازعه پدید آمد و شیرازه کشور را از هم پاشید و شاه به جهت حوادث سن در امور دولت تغافل ورزید". (ترکمان، ۱۳۳۴: ۴۶)

از سوی دیگر، قزلباش‌ها از این وضعیت برای بازگرداندن روندی که در جهت واگذاری سهم بیشتر در اداره کشور به ایرانیان وجود داشت، استفاده کردند. این امر ناشی از سیاست شاه اسماعیل اول از سال ۹۱۵ق. به بعد در جهت محدود ساختن قدرت قزلباش‌ها بود.

اصرار در گماردن تاجیک‌ها به امر وکالت و نیابت سلطنت و واگذاری مقام امیرالامرائی به صاحب منصبان گمنام قزلباش سیاستی بود که به تضعیف قدرت قزلباش‌ها منجر شد. عزل حسین بیگ لله شاملو از مقام امیرالامرائی و نصب محمد بیگ سفره چی ملقب به چایان سلطان، نمونه سیاست اخیر اسماعیل اول است. به رغم

روابط عثمانیان و اوزبکان در دوره شاه طهماسب صفوی ۲۹

مخالفت‌های قزلباش‌ها، شاه اسماعیل اول همچنان به گماردن ایرانیان به مقام وکالت ادامه داد.

با مرگ میرزا شاه حسین اصفهانی، ایرانی دیگری را برای نیابت سلطنت برگزید. محدود ساختن قوای قزلباش به عنوان یک سیاست دراز مدت مورد توجه قرار گرفت و در دوره جانشینان اسماعیل اول با قدرت بیشتری تداوم یافت. شاه عباس اول کوشاترین و مصرترین آنان بود. البته راه حل‌هایی که برای این سیاست اتخاذ گردید، کوتاه مدت بود که بذر زوال آینده را در بطن خود پرورش می‌داد. پیدایش نیروی سوم از عناصر جدید یعنی گرجی‌ها و تشکیل ارتش دائمی از آنان، مشکل عاجل محدود ساختن قدرت قزلباش‌ها را حل کرد، اما در نهایت به تضعیف قدرت نظامی کشور منجر شد. همچنین، تبدیل ولایات ممالک به ولایات خاصه مشکل پرداخت حقوق این ارتش دائمی را رفع نمود. اگر چه این سیاست در دراز مدت، علاوه بر سایر پیامدهایش به افزایش فشار مالیاتی و کاهش کیفیت اداره این ولایات انجامید. اینها عواملی هستند که در پژوهش مربوط به علل زوال و سقوط صفویه باید مورد ارزیابی قرار گیرند.

در شرایط نابسامان داخلی و نزاع قدرت میان امیران قزلباش، شاه طهماسب با دو همسایه مبارزه جو در کشمکش قرار گرفت. یکی سلطان سلیمان قانونی که سرحدات شمال غربی ایران را مورد تهاجم قرار داد و دیگری عبیدالله خان اوزبک، جانشین محمد خان شیبانی رهبر قدرتمند و مؤسس دولت شیبانیان در ماوراءالنهر که از قتل و غارت و اغتشاش در نواحی شرقی ایران فروگذاری نکرد. این جانشین پر توان که وارث شکست سنگین مرو در سال ۹۱۶ ق. بود با پیروزی در ماوراءالنهر و قتل مقام وکالت که قدرتمندترین امیر تاجیک ایرانی بود، نشان داد که مرگ بنیانگذار دولت اوزبکان در فروکش کردن ایدئولوژی مذهبی و سیاسی آنان در ماوراءالنهر تأثیری نداشت و آن دولت همچنان به ریاست عبیدالله خان دوران نوینی را در حیات سیاسی اوزبکان گشود و با گردآوری علماء و فقیهانی چون فضل الله بن‌روزبهان خنجی بر حیات مذهبی پیشین و امیال ناکام شیبانی خان تداوم بخشید. بنا بر این، در دوره شاه طهماسب در شرق ایران بحران مذهبی و سیاسی مشتعل بود.

از سوی دیگر، دولت عثمانی در این زمان در اوج عظمت خود بود. به طوری که دول بزرگ اروپایی از این قدرت و عظمت در هراس بودند و آن را تهدیدی جدی برای خود ارزیابی می‌کردند. فتوحات سلطان سلیمان در اروپای مسیحی، واقعی بودن این

تحلیل را نشان داد. آشکار است که جنگ‌های ویرانگر ایران و عثمانی و تضعیف قدرت عثمانیان برای دولت‌های اروپائی بسیار مغتنم بود. در واقع، شاه طهماسب با مقاومت و ایستادگی در برابر عثمانیان مانع از تسلط ترکان بر ممالک اروپائی مجاور عثمانی گردید.

روابط خارجی ایران در دوره شاه طهماسب

روابط خارجی ایران در دوره حکومت شاه طهماسب اول بیشتر با عثمانیان، اوزبکان ماوراءالنهر و گورکانیان هند بود.^۱ در بخش زیادی از دوره سلطنت شاه طهماسب، سلطان سلیمان بزرگ بر اریکه سلطنت عثمانی تکیه زده بود و پس از او سلطان سلیم دوم و در دو سال آخر زندگی شاه طهماسب، سلطان مراد سوم بر عثمانی حکومت می‌کرد.

در دوره سلطنت سلطان سلیمان قوای عثمانی در اوج اقتدار بودند. به طوری که نه تنها برای ایرانیان، که برای قدرت‌های بزرگ اروپائی نیز خطر ایجاد می‌کردند. بدین جهت اروپائیان از درگیر شدن نیروهای عثمانی در مرز ایران خشنود بودند. بوسبک سفیر فردیناند پادشاه اسپانیا در دربار سلطان سلیمان، این خشنودی را کتمان نمی‌کند و در این زمینه بیان می‌کند که: «فقط ایرانیان میان ما و نابودی حائل شده‌اند». (براون، ۱۳۶۹: ۱۰۲)

مسلم است که ایرانیان از نظر نظامی چه به لحاظ شمار سپاهیان و چه قدرت ارتش از عثمانی‌ها ضعیف‌تر بودند، اما در برابر ترکان عثمانی مقاومت شایانی نشان دادند. به ویژه اینکه هدف دائمی ترکان عثمانی آن بود که اوزبک‌های ماوراءالنهر و سایر مردم سنی مذهب را تشویق به همکاری با خود برای حمله به صفویان کنند. در اسناد دوره سلطان سلیمان و پدرش سلطان سلیم به خوبی می‌توان این خط مشی را ملاحظه نمود.^۲

سلطان سلیمان قانونی که در سال ۹۲۶ ق. جانشین پدرش سلیم اول شد، توان و قدرت حکومت را برای توسعه امپراطوری در اروپای مسیحی متمرکز ساخت. زیرا با

^۱ برای روابط ایران و اوزبکان در دوره شاه طهماسب صفوی ر.ک: (حاجیان پور، ۱۳۷۸: شماره ۱۹-۱۸)

^۲ برای نامه‌های عبیدالله خان اوزبک و سلطان سلیم عثمانی ر.ک: (نوائی، ۱۳۶۸: ۱۲۲-۱۱۵؛

هامرپورگشتال، ج ۲، ۱۳۶۷: ۸۳۹؛ ثابتیان، ۱۳۴۳: ۱۲۰)

روابط عثمانیان و اوزبکان در دوره شاه طهماسب صفوی ۳۱

تحریکاتی که از ناحیه دول قدرتمند اروپائی چون شارل پنجم امپراطوری آلمان و اسپانیا و لوئی دوم پادشاه مجارستان بر ضد منافع ترکان عثمانی صورت می‌گرفت، موقعیت امپراطوری عثمانی در اروپا در معرض تهدید جدی قرار گرفت. از این رو منازعات خود با شاه اسماعیل اول را کاهش داد و از پیشنهاد صلح ایران حمایت نمود. بدین‌سان آرامش در مرزهای شرقی امپراطوری عثمانی به وجود آمد و با آسودگی خاطر از حکومت صفوی به جنگ با اروپای مسیحی پرداخت.

در طول مدت تاخت و تاز نظامی سلطان عثمانی در اروپا، ایران صفوی از حملات مرزهای غربی مصون ماند. هر چند سردی روابط دو کشور در دوره پس از جنگ چالدران و حتی در زمان جلوس شاه طهماسب ادامه یافت. زیرا صلح با ایرانیان بر پایه دیپلماسی واقع بینانه‌ای بود که از سوی سلطان سلیمان بنا بر مقتضیات زمان پذیرفته شده بود. اما پس از صلح با فردیناند و شارل پنجم (امپراطوران آلمان و اسپانیا) در سال ۹۳۹ق. و رهایی موقت از جنگ‌های اروپا، سلطان سلیمان فرصتی برای اجرای سیاست‌های پدر خود در بلاد اسلام یافت. دولت شیعی مذهب صفوی مانع عمده‌ای در رسیدن به مقصود یعنی مرکزیت جهان اسلام به شمار می‌آمد و سلطان سلیمان به منظور تحقق بخشیدن به اهداف خود و نیاکانش برای تسلط بر جهان اسلام به اختلافات مذهبی و عقیدتی دیرینه شیعه و سنی در دنیای اسلام دامن می‌زد.

سلطان عثمانی در اجرای مقاصد خود، همانند پدرش سلیم اول به جانب اوزبکان در ماوراءالنهر نظر داشت که دشمن مشترک دستگاه صفوی بودند. او در برانگیختن اوزبکان برای تهاجمات متوالی و جنگ با قزلباشان شیعی مذهب هرگز کوتاهی نکرد. اوزبکان نیز علاقه به برقراری مناسبات سیاسی با سلاطین عثمانی نشان دادند و حتی کوشیدند همزمانی با عثمانیان را در تهاجم به ایران حفظ کنند. به طوری که هنگام حرکت به طرف تبریز که در تصرف قوای عثمانی بود، سلطان سلیمان نامه‌ای از عبیدخان اوزبک دریافت کرد که در آن خان اوزبک اعلام آمادگی کرده بود که او نیز از شرق به ایران حمله کند. (هامرپورگشتال، ۱۳۶۷: ۳۷۸) یورش اوزبکان در سال ۹۴۱ق. به خطه خراسان پیامد این مکاتبات بود.

همزمانی تهاجمات در مرزهای شرقی و غربی و ضرورت نبرد در دو جبهه محدودیت شدیدی برای صفویان ایجاد می‌کرد، زیرا سازماندهی گسترده قدرت صفویه هم در غرب و هم در شرق امکان پذیر نبود و در واقع شمار افراد ارتش صفوی همواره از

دو ارتش عثمانیان و اوزبکان کمتر بود. به طور نمونه در جنگ جام در سال ۹۳۵ ق. در مقابل سپاهیان اوزبک که شامل هشتاد هزار تن مردان کارآموده و منظم و نزدیک به چهل هزار تن افراد چریک بود، شاه طهماسب تنها بیست و چهار هزار تن در اختیار داشت.^۱ آگاهی از اینکه شاه قسمت عمده نیروهایش را برای مقابله با تهدید عثمانی به آذربایجان اعزام کرده است، اشاره ای بود برای اوزبکان تا بر فشار خود در مرزهای شمال و شرق بیفزایند و نیز برعکس بارها شاه طهماسب نتوانست به واسطه تهاجمات عثمانیان در غرب اقدامات دراز مدتی در برابر اوزبکان در پیش گیرد.

دوره عبداللطیف خان اوزبک

در سال ۹۵۷ ق. سلطان سلیمان قانونی با ارسال نامه ای به عبداللطیف خان که بعد از عبیدالله خان^۲ عنوان خانی و سلطنت ماوراءالنهر یافته بود، وی را از نتایج جهاد در آذربایجان و عراق عجم آگاه ساخت و خان اوزبک را تشویق به حمله به ایران نمود. زیرا "اگر از آن جانب نیز لشگریان دین عنان عزم را به حرکت در آورد وجود مضرات آلود طائفه ضلالت آمال خسران مأل از صفحه روزگار معدوم و نابود شدنش حتمی می باشد."^۳ در این مکتوب سلطان عثمانی به مشکلات حج گزاران برای عبور از ایران اشاره می کند و کوتاهی و اهمال اوزبکان را برای نابودی صفویان مورد سرزنش قرار

^۱ در مورد تعداد سپاهیان اوزبک در جنگ جام منابع عصر صفوی برای اهمیت بخشیدن به پیروزی شاه طهماسب ارقام مبالغه آمیزی را ثبت کرده اند. وقایع نگاران دوره طهماسب پیروزی جام را با الهام غیبی به شاه طهماسب مرتبط می دانند. ر.ک: (خواند امیر، ۱۳۷۰: ۱۴۹)

. قاضی احمد منشی قمی پیروزی سه هزار تن بر دویست و پنجاه هزار تن را در جنگ جام ذکر می کند؛ قزوینی رقم یکصد و بیست هزار تن اوزبک را در مقابل بیست و چهار هزار تن سپاه صفوی آورده است. ر. ک: (قزوینی، ۱۳۶۳: ۴۲۸-۴۲۷)

^۲ عبیدالله خان اوزبک در تقویت جنبه عقیدتی در جنگ با صفویان کوشید و بر آن بود که با این عامل بتواند اتحاد سیاسی و نظامی با عثمانیان برقرار نماید. افزون بر آن علمای ماوراءالنهر را در سپاه خود در جنگ با صفویان قرار داد تا با کسب مشروعیت، احساسات مذهبی مردم ماوراءالنهر را برانگیزد. چهل تن از علمائی را که به بهانه دعا در روز جنگ برای پیروزی در سپاه اوزبک در جنگ جام قرار داده بود، بنا بر منابع صفوی «چون حق با ایشان نبود دعا رجعت کرد همگی در پای علم کشته شدند». ر.ک: (قاضی احمد منشی قمی، ج ۱، ۱۳۵۹: ۱۸۸/روملو، ج ۱۲، ۱۳۵۷: ۲۸۸/اسکندریبگ ترکمان، ج ۱، ۱۳۳۴: ۵۶)

^۳ برای متن نامه که به زبان ترکی است ر.ک: (نوائی، ۱۳۶۸: ۱۹۶-۱۹۵)

روابط عثمانیان و اوزبکان در دوره شاه طهماسب صفوی ۳۳

می‌دهد و ضعف و سستی ایرانیان را فرصت مناسبی برای ریشه کن کردن آنان می‌داند. این اغواء موثر واقع شد و در همان سال عبداللطیف خان و براق خان اوزبک با لشگری گران عازم هرات شدند و سعی والی هرات و سپاه قزلباش در دفع حملات اوزبکان به شکست انجامید و هرات برای مدتی در دست اوزبکان قرار گرفت.

دوره براق خان اوزبک

با مرگ عبداللطیف خان اوزبک در سال ۹۵۹ق. براق خان عنوان خانی و سلطنت ماوراءالنهر یافت. اما جلوس او بر حکومت ماوراءالنهر موجب بروز اختلاف و تضاد میان برادران وی در سمرقند و دیگر خوانین اوزبک گردید. این کشمکش‌های داخلی برای مدتی خراسان را مصون نگه داشت و در این زمان پیوستگی و اتحاد اوزبکان و عثمانیان نیز سستی گرفت. لذا براق خان که طی سه سال نتوانسته بود در راستای اتحاد و دوستی خود با سلطان ترک گام بردارد، در سال ۹۶۳ق. مکتوبی برای سلطان سلیمان نوشت و ضمن پوزش خواهی از تعویق حملات اوزبکان به ایران، مخالفت برادران و سلاطین اوزبک را در تعویق مؤثر شمرد. خان اوزبک ضمناً عزم و تصمیم خود را برای جنگ با قزلباشان اعلام داشت و از سلطان سلیمان درخواست نمود که مبنای اتحاد را تحکیم کند و ابواب مکاتبه و مراسله را بازنگه دارد. از این نامه مهم بر می‌آید که سلطان سلیمان، اوزبکان را با اسلحه، معلمین نظامی و سربازان برای جنگ با ایران آماده می‌کرده است: "...در همان فرصت که ایلچیان آمدند و سیصد نفر ینکچری و طوپ و ضرب زنها را آوردند، می‌خواستیم که به نیت غزا سوار شده بر سر مخالفان دین که در خراسان زمین‌اند رویم..." (نوائی، ۱۳۶۸: ۳۱۴)

بعد از دو ماه، پادشاه اوزبک توسط نظام‌الدین احمد چاوش که به استانبول مراجعت می‌نمود به سلطان خیر داد که سپاهیان او بخارا را گرفته و از آنجا نیز عبور کرده‌اند. سومین نامه به سلطان عثمانی همراه شیخ مصلح‌الدین مصطفی فرستاده شد که برای دیدن نزدیکان خود به استانبول می‌رفت. سلطان سلیمان عثمانی در جواب نوروژ احمد بهادر ملقب به براق خان، دو مکتوب نوشت. یکی در باب سفارش شیخ مصلح‌الدین و دیگری در خصوص جلوس او بر تخت خانی و حاضر بودن برای حفظ مراتب دوستی و اتحاد که با عبدالله و عبداللطیف خان منعقد شده بود. او در این نامه تأکید می‌کند که با حالت کنونی که با دولت ایران صلح کرده است از دادن و خواستن

مدد معذور است. (هامرپورگشتال، ۱۳۶۷: ۱۲۴۰) در واقع عثمانیان سیاست خارجی خود را در روابط با اوزبکان بر اساس نوع روابط با ایرانیان تنظیم می‌کردند و نامه سلطان سلیمان به براق خان به منزله درخواست اعمال سیاست ملایم از سوی اوزبکان در مورد ایرانیان بود.

سلطان سلیمان در نامه کوتاهی به زبان ترکی در سال ۹۶۴ق. خان اوزبک را از برقراری صلح بین دولت عثمانی و ایران مطلع ساخت. در بخشی از این نامه آمده است: شاه طهماسب "با تضرع تمام چندین بار نمایندگی به دربار سعادت آشتیان ما روانه داشت که از این به بعد از جاده شریعت منحرف نخواهد شد و تقاضای صلح نمود...". (نوائی، ۱۳۶۸: ۳۱۸) مفهوم پیام سلطان عثمانی در این مکتوب برای اوزبکان آن بود که باید حملات خود را به ایران متوقف سازند.

از وقایع مشهور دوره سلطنت شاه طهماسب، پناهنده شدن بایزید شاهزاده فراری عثمانی در سال ۹۶۷ق. به دربار ایران بود. به رغم پناهندگی بایزید، سلطان سلیمان کوشید مکاتبات و روابط دوستانه خود را با شاه طهماسب همچنان حفظ نماید. اتحاد دولت‌های اروپائی و مقام پاپ بر ضد امپراطوری عثمانی این فرصت را از سلطان ترک سلب کرده بود که بتواند تمام توان امپراطوری خود را در شرق به کار گیرد. تقسیم نیروی نظامی در دو جبهه و هزینه‌های گزاف آن موجب شد که به صلح در شرق تن دهد. از آن پس مناسبات سیاسی و دوستانه دو کشور تا پایان حیات سلطان سلیمان و شاه طهماسب ادامه یافت و حتی حوادثی چون پناهندگی شاهزاده بایزید به ایران آن را متزلزل نساخت.

دوره پیر محمد خان اوزبک

با بررسی منابع تاریخی آشکار می‌شود که اگر چه سلطان سلیمان در ظاهر با شاه صفوی به طور ملایمت آمیز رفتار می‌نمود و در نامه‌های خود اظهار دوستی و خیرخواهی می‌کرد، اما در مراسلاتی که برای سایر حکمرانان و خوانین ممالک شرقی می‌نوشت، کمال عداوت و دشمنی را در حق شاه طهماسب اظهار می‌داشت. چنانکه از طریق درویش محمد بدخشانی که به عزم زیارت اماکن مقدسه واقع در حوزه ممالک عثمانی رفته بود در نامه‌ای که برای پیر محمد خان اوزبک نوشت، نیت واقعی خویش را ابراز کرد: "این ایرانی که تاج بر سر گذاشته از باد تکبر ورم کرده است. این شاه گمراه

روابط عثمانیان و اوزبکان در دوره شاه طهماسب صفوی ۳۵

که پشتش در زیر بار ذلت و شرمساری دو تا شده خم برداشته است ایلیچی‌ها نزد ما فرستاده با کمال خفت و حقارت استدعای صلح نمود ما نیز از روی رأفت و رحمت مصالحه را از برای یک زمان قبول نمودیم لیکن از وقتی که به پسر گناهکار من بایزید پناه داد مصالحه را با منتهای پستی فطرت که آثار آن در جبهه او نمودار است برهم زد. بعد از این اعتباری به گفتار و کردار او باقی نمانده است و بازوی توانای من از برای انعدام و انهدام او عنقریب بلند خواهد شد. البته خان اوزبک‌ها مانند مسلمانان پاک اعتقاد در این کار با ما همراهی خواهد کرد." (هامرپورگشتال، ۱۳۶۷: ۱۲۵۹)

شاه طهماسب نیز درصدد تحکیم صلح میان دو کشور بود. به رغم تحریک‌های بایزید برای جنگ با عثمانیان، وی مخالف برهم زدن صلحی بود که به تازگی با سلطان عثمانی برقرار نموده بود. سرانجام شاه طهماسب در ظاهر بر اثر سوء ظن در مورد نقشه کودتا در قزوین توسط شاهزاده بایزید و در باطن برای حفظ مناسبات دوستانه، بایزید و چهار پسرش را به هیئت عثمانی تسلیم کرد و مواد پیمان آماسیه مورد تأیید مجدد قرار گرفت. پس از آنکه پنج شاهزاده عثمانی در اختیار عثمانیان قرار گرفتند، بنابر دستور سلطان سلیمان کشته شدند. به دنبال هدایای امپراطوری عثمانی در پی تسلیم بایزید، که چهارصد هزار دوکا در بهای قتل بایزید برای شاه طهماسب آورده بودند سفارت بزرگی از ایران وارد استانبول گردید. هیأت ایرانی در عثمانی اوضاع را پس از تسلیم بایزید مساعد ارزیابی کرده بودند، در حالی که عثمانیان در مناسبات سیاسی و عقیدتی خود با ایرانیان انعطافی نشان ندادند. درخواست‌های سفیر ایران از دربار سلطان عثمانی جالب توجه بود: اولاً در جنگ با ترکمانان و اوزبکان شاه طهماسب را امداد نمایند. ثانیاً حجاج ایران را در عبور و مرور از ممالک عثمانی آزادی و امنیت بدهند. ثالثاً پدر ایلیچی را که همراه خود آورده بود اجازه بدهند که در بیت‌المقدس مجاور شده باقی عمر خود را در آنجا به سر برد. رابعاً آن پنج نفر پسران خان بطلیس (بدلیس) را که به بغداد گریخته‌اند به گماشتگان شاهی تحویل دهند (همان).

هامر پورگشتال که به منابع اروپائی و ترک توجه دارد و برخی نکات مهم از روابط عثمانیان، اوزبکان و ایرانیان را که در منابع عصر صفوی دیده نمی‌شود در اختیار پژوهشگران قرار می‌دهد، برخورد قاطع سلطان عثمانی را با درخواست‌های هیأت ایرانی ثبت کرده است: "مورد اول به جهت اینکه ترکمانان و اوزبکان با عثمانیان هم مذهبند و امداد رافضیان در جنگ اهل تسنن خلاف قانون شریعت و زاکن [قانون] ملت است قبول

نشد. موارد دیگر را نیز سلطان عثمانی نپذیرفت، مگر اخراج کردن پسران خان بطلیس را. زیرا مذهب و عادت مانع نبودند از اینکه آنها را به دست جلاد و میرغضب بسپارند^۱ به رغم برخورد سرد سلطان ترک با درخواست‌های شاه ایران و تأکید به اشتراک مذهب با اوزبکان، شاه طهماسب به تداوم مصالحه میان دو کشور علاقه نشان داد. سیاست احتیاط آمیز شاه طهماسب در برخورد با پناهندگی بایزید برای حفظ همین مصالحه بود.

نتیجه گیری

مناسبات اوزبکان و عثمانیان در دوره شاه طهماسب به گونه ای شکل گرفت که اثرات آن بر پریشانی اوضاع در مرزهای شرقی و غربی ایران قابل ملاحظه بود. در واقع، تا زمانی که سلطان سلیمان به فتوحات اروپائی اشتغال داشت، ایران از تعرض وی مصون ماند و نه تنها تهاجمات عثمانیان به سرزمین ایران فروکش کرد، بلکه سلطان عثمانی از برانگیختن دربار اوزبکان در ماوراءالنهر علیه ایران نیز خودداری نمود. اما زمانی که بحران در روابط دو دولت بروز کرد، اثرات ویرانگری بر حیات سیاسی و اجتماعی ایران نهاد. در این دوران، هم مرزهای غربی کشور گشوده شد و هم تهاجم منظمی در شرق ایران شکل گرفت. البته اوزبکان از ارتباط با دربار عثمانیان بسیار شادمان بودند، به طوری که پیشقدم شدن در طرح حمله مشترک به ایران برای حل مشکل صفویان از سوی اوزبکان مکرر به ثبت رسیده است.

افزون بر زبان، نژاد و مذهب مشترک میان عثمانیان و اوزبکان که عامل پیوند این سرزمین‌های ترک نشین بود، خصومت مشترک با صفویان، آنها را در نزدیکی و اتحاد مستحکم‌تری قرار می‌داد. این ارتباط علاوه بر مناسبات سیاسی و مذهبی در قالب نظامی نیز تجلی یافت و سلاح، سرباز و معلمین نظامی از سوی عثمانیان به ماوراءالنهر فرستاده شدند. در دوران جنگ، ترکان عثمانی با مکاتبات خود که عمدتاً بر مباحث عقیدتی مبنی بر ارتداد صفویان و اشتراک مذهب استوار بود در تحریک اوزبکان کوشیدند و از این جهت خراسان شاهد لشکر کشی‌های طولانی و پیوسته بود.

^۱ در مورد درخواست‌های سفیر ایران در دربار عثمانی و پاسخ باب عالی ر.ک: (هامر پورگشتال، ج ۲،

روابط عثمانیان و اوزبکان در دوره شاه طهماسب صفوی ۳۷

در زمان برقراری صلح میان ایران و عثمانی، سفیران اوزبک در دربار عثمانی به شرایط مرحله جدید که همانا صلح با ایران بود، آگاه می‌شدند و در این دوره سلطان عثمانی از همراهی و مساعدت با دربارهای ماوراءالنهر برای حمله به ایران معذوریت داشت. البته اوضاع در مورد ایرانیان نیز چنین بود و قرابت‌های مذهبی و نژادی مانعی در یاری ایرانیان در جنگ با اوزبکان به شمار می‌آمد.

منابع و مأخذ

- استانفورد، جی. شاو (۱۳۷۰)، تاریخ امپراطوری عثمانی و ترکیه جدید، ج ۱، ترجمه: محمود رمضان زاده، مشهد: معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی.
- استرآبادی، سیدحسین بن مرتضی حسینی (۱۳۶۴)، تاریخ سلطانی (از شیخ صفی تا شاه صفی)، به کوشش: احسان اشراقی، تهران: انتشارات علمی.
- افوشته‌ای نطنزی، محمودبن هدایت الله (۱۳۵۰)، نقاوه الآثار فی ذکرالاخیار، به اهتمام: احسان اشراقی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- براون، ادوارد (۱۳۶۹)، تاریخ ادبیات ایران از صفویه تا عصر حاضر، ج ۴، ترجمه: بهرام مقدادی، تهران: مروارید.
- بیانی، خانبابا (۱۳۵۳)، تاریخ نظامی ایران دوره صفویه، تهران: ستاد بزرگ ارتشتاران.
- تذکره شاه طهماسب (۱۳۶۳)، به کوشش: امراالله صفری، [بی‌جا] انتشارات شرق.
- ترکمان، اسکندربیک (۱۳۳۴)، تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۱، به کوشش: ایرج افشار، تهران: امیرکبیر.
- ثابتیان، ذبیح الله (۱۳۴۳)، اسناد و نامه‌های تاریخی و اجتماعی در دوره صفویه، تهران: ابن سینا.
- اوزون چار شلی، اسماعیل حقی (۱۳۶۹)، تاریخ عثمانی، ترجمه: ایرج نوبخت، تهران: انتشارات کیهان.
- حاجیان پور، حمید، "روابط ایرانیان و اوزبکان در دوره شاه طهماسب صفوی"، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، ۱۳۷۸، شماره ۱۹-۱۸.
- خواند امیر، امیر محمود (۱۳۷۰)، تاریخ شاه اسماعیل و شاه طهماسب صفوی، به تصحیح: محمد علیجراحی، تهران: گستره.
- روملو، حسن بیگ (۱۳۷۵)، احسن التواریخ، ج ۱۲، به تصحیح: عبدالحسین نوائی، تهران: بابک.
- شیرازی، عبدی بیک (۱۳۶۹)، تکمله الاخبار، به تصحیح: عبدالحسین نوائی، تهران: نشر نی.
- طاهری، ابوالقاسم (۱۳۵۱)، تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا شاه عباس، تهران: کتاب‌های جیبی.
- غفاری کاشانی، قاضی احمدبن محمد (۱۳۴۳)، تاریخ جهان آرا، تهران: حافظ.
- قزوینی، یحیی بن عبداللطیف (۱۳۶۳)، لب التواریخ، تهران: بنیاد گویا.
- قمی، قاضی احمد منشی (۱۳۵۹)، خلاصه التواریخ، ج ۱، به تصحیح: احسان اشراقی، تهران: دانشگاه تهران.

روابط عثمانیان و اوزبکان در دوره شاه طهماسب صفوی ۳۹

نوائی، عبدالحسین (۱۳۶۸)، شاه اسماعیل صفوی (مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی)، تهران: ارغوان.
هامرپورگشتال، یوزف (۱۳۶۷)، تاریخ امپراطوری عثمانی، ج ۲، ترجمه: میرزا زکی علی‌آبادی، تهران: زرین.